



در معرفی و شناخت شخصیت ادبی فروغ فرخ زاد



# واین منم، زنی تنها

امین یاری

واين منهم، زنى قنہا



# و این منم، زنی قتها

در معرفی و شناخت شخصیت ادبی فروغ فرخزاد

امین یاری






نقد فرهنگ

۱۳۹۹

• سرشناسه: یاری، امین، ۱۳۴۲ -
• عنوان و نام پدیدآور: و این منم، زنی تنها: در معرفی و شناخت شخصیت ادبی فروغ فرخزاد/ امین یاری.
• مشخصات نشر: تهران: نقد فرهنگ، ۱۳۹۹.
• مشخصات ظاهری: ۲۰۴ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
• شابک: ۷-۵۲-۶۶۸۲-۶۲۲-۹۷۸
• وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
• یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۰۳ - ۲۰۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
• عنوان دیگر: در معرفی و شناخت شخصیت ادبی فروغ فرخزاد.
• موضوع: کتابنامه: فرخزاد، فروغ، ۱۳۱۳ - ۱۳۴۵ - نقد و تفسیر: شعر فارسی - قرن ۱۴ - تاریخ و نقد.
• رده‌بندی کنگره: PIR ۸۱۶۴
• رده‌بندی دیویی: ۸۱۷/۶۲
• شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۵۳۶۷۸



نقد فرهنگ

 @naqdefarhangpub
  www.naqdefarhang.com
  naqdefarhangpub

نشانی: پردیس، میدان عدالت، خ فروردین جنوبی، خ سعدی، مجتمع قائم ۱، بلوک A2، واحد ۲۰۲  
 تلفن: ۷۶۲۷۶۷۴۸ | مراکز پخش: ۰۹۹، ۰۶۶۴۶۰۰۷، ۰۶۶۹۶۷۰۰۷، ۰۶۶۴۸۶۵۳۵

• نام کتاب: و این منم، زنی تنها: در معرفی و شناخت شخصیت ادبی فروغ فرخزاد

• نویسنده: امین یاری

• نوبت چاپ: چاپ اول

• سال انتشار: ۱۳۹۹

• تیراژ: ۵۰۰ نسخه

• قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

• شابک: ۷-۵۲-۶۶۸۲-۶۲۲-۹۷۸

© کلیه حقوق محفوظ و مخصوص انتشارات نقد فرهنگ است.

\* به دخترم سیمین

که با عبور از قلمرو بی آفتاب، تولدی دیگر می‌یابد و با دلی لبریز از  
ایمان،

آینده روشنی را برای خویش و «آیدا»، که همانا آینده و خویشتن  
اوست، رقم می‌زند.

او صدای رسای مادران دل‌شکسته در گستره تاریخ خسته ماست  
که در آغاز به پایان رسیدند.

او با ترسیم جغرافیای آرزوهایش، خط خشک زمان را بارور می‌سازد  
و با کمال اطمینان، در فتح آینده می‌کوشد.

• به آینده‌ام «آیدا»

آن غنچه زیبا و دلربا،

که با شکفتن و شکوه خویش،

در سپهر «سیمین»، چون ستاره صبح خواهد درخشید

و روح خسته و قلب شکسته مادرش را التیام خواهد بخشید.



## فهرست

۱۱.....	با مخاطبان کتاب
۳۱.....	تقویم زندگی فروغ
۳۷.....	فروغ در آینه نثرهایش
۴۹.....	فروغ در آینه شعرهایش
۴۹.....	اسیر
۵۴.....	حلقه
۵۶.....	دیوار
۵۸.....	پاسخ
۵۹.....	عصیان
۶۵.....	تولدی دیگر
۶۷.....	آیه‌های زمینی
۷۷.....	تولدی دیگر
۸۵.....	ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد
۱۱۱.....	فروغ در نگاه موافقان منتقد
۱۱۱.....	دکتر پرویز ناتل خانلری
۱۱۲.....	دکتر سیمین دانشور
۱۱۳.....	دکتر بهروز جلالی
۱۱۴.....	مهدی اخوان ثالث
۱۱۸.....	سهراب سپهری



- ۱۲۷..... احمد شاملو
- ۱۲۹..... طوسی حائری (همسر احمد شاملو)
- ۱۳۱..... دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی
- ۱۳۳..... دکتر غلام حسین یوسفی
- ۱۳۴..... علی موسوی گرمارودی
- ۱۳۴..... دکتر اسماعیل حاکمی
- ۱۳۵..... فریدون فرخزاد
- ۱۳۷..... محمد منصور هاشمی
- ۱۳۷..... پرتونوری علاء
- ۱۴۱..... دکتر حمید زرین کوب
- ۱۴۲..... شجاع‌الدین شفا
- ۱۴۷..... گرد هاری تیکو، استاد دانشگاه اوهایوی آمریکا
- ۱۴۹..... م. آزاد (محمود مشرف آزاد تهرانی)
- ۱۵۲..... دکتر سیروس شمیسا
- ۱۵۵..... پوران فرخزاد
- ۱۵۷..... سیمین بهبانی
- ۱۵۹..... نصرت رحمانی
- ۱۶۰..... حمید مصدق
- ۱۶۱..... کریم امامی
- ۱۶۱..... محمد حقوقی
- ۱۶۵..... دکتر محمود عنایت
- ۱۶۶..... محمد مختاری
- ۱۶۷..... عبدالعلی دستغیب
- ۱۶۸..... دکتر رضا براهنی
- ۱۷۵..... دکتر جلیل دوست‌خواه
- ۱۷۶..... محمد علی سپانلو
- ۱۷۶..... منوچهر آتشی
- ۱۷۸..... طاهره صفارزاده (مردمک)

۱۷۸	..... مسعود بهنود
۱۷۹	..... سیاوش کسرایی [در سوگ فروغ]
۱۸۱	..... فروغ در نگاه مخالفان
۱۸۱	..... سید محمدحسین شهریار
۱۸۱	..... آیت الله مرتضی مطهری
۱۸۲	..... دکتر عبدالکریم سروش
۱۸۷	..... ترکیبات زیبای ادبی فروغ
۱۹۳	..... معنی بعضی از واژگان کلیدی و سمبلیک فروغ
۱۹۹	..... بن مایه های شعر فروغ
۲۰۳	..... منابع



## با مخاطبان کتاب

سال‌ها بود که با فروغ زندگی می‌کردم؛ یعنی با مطالعه شعرها و شرح‌هایش به فضای فکری او راه می‌یافتم و در شهراندیشه‌اش می‌گشتم. صراحت، صداقت، انسانیت، سلوک معنوی، تعالی روحی، زبان صمیمی، طبع روان، تلاش علمی، دردمندی و دردشناسی، از دلایل و عناصر اصلی‌ای بودند که مرا به فروغ نزدیک و علاقه‌مند می‌ساختند. فروغ صداقتش خانه قلبم را روشن می‌کرد. کلمات حکمت‌آمیز و تعالیم آموزنده او رزق زندگی‌ام بود. او را زبان زنده روزگار خود می‌یافتم. راست‌گویی و پرهیز از نفاق و ریا، وی را از دیگران متمایز می‌ساخت. به هنگام تدریس و در اوقات مباحثه، به نکاتی از آثارش استناد می‌جستم و از اشعارش بهره‌مند می‌شدم. پس از تقریباً سی سال، به این نتیجه رسیدم که یادداشت‌های پراکنده خود را جمع‌بندی کنم تا در صورت صلاح و تأیید اهالی قلم، منتشر شود. اکنون نوشته پیش روی حاصل آن خواسته دیرین است که به حقیقت پیوست. باشد که مقبول افتد.

رگه‌ها و بارقه‌هایی از معرفت الهی و عرفان در بعضی از عبارات و قطعات فروغ دیده می‌شود که به نمونه‌های متعددی از آن‌گونه نثر و شعر در همین اثر می‌توان دست یافت. عرفان فروغ عرفان عربان و به دور از ابهام و ابهام است. چنین نگاه الهی در تمام دفترهای شعرا، که در سنین مختلف عقلی و سلوک شعری خویش سروده است، دیده می‌شود؛ لیکن در دفترهای بعدی‌اش نسبتاً به حد کمال

می‌رسد. نظام‌مندی هستی در نثر و سروده آن شاعر اندیشمند به روشنی روز است: «تا می‌توانی نگاه کن و زندگی کن و آهنگ کن این زندگی را درک کن... در تمام اجزای طبیعت، این نظم وجود دارد...»<sup>۱</sup> تهیه فیلم «خانه سیاه است» و تصویر چهره جذامیان ایران به جهان و قبول یکی از فرزندان جذامیان به فرزند و حمایت روحی و مالی از او، عین عرفان عملی و اوج انسانیت و نهایت سلوک معنوی بود که فروغ در آن طریق گام نهاد. فروغ زمانی در متن و در جمع جذامیان حضور یافت و انزوا و مظلومیت آنان را با زبان هنر به دنیا نشان داد و طفلی معصومی از ایشان را به آغوش کشید و به عنوان عضوی از اعضای خانواده‌اش پذیرفت که جذامیان در دو نقطه از ایران، یعنی محراب‌خان مشهد و باباغی تبریز، محصور و منزوی بودند و مردم در سطوح مختلف از آن عزیزان دوری می‌جستند. فروغ با حضور در جذام‌خانه و دیدار با جذامیان، خود را می‌آزماید و از این آزمون به خود می‌بالد و خدای سبحان را می‌ستاید: «توانستم خودم را آزمایش کنم. با یک جور خوشحالی برگشتم. توانستم کاری بکنم که آدم‌هایی که هیچ‌وقت محبت ندیده بودند، مرا دوست داشته باشند، به من اعتماد داشته باشند. وقتی از آن‌ها جدا می‌شدم، مرا دعا می‌کردند. تجربه‌ای بود. توانستم بگویم "خدا را شکر"»<sup>۲</sup>

فروغ در اوج انسانیت، نشان داد که می‌توان به مرحله عرفان عملی گام نهاد. عرفان او از نوع عرفان و تصوف رسمی مشایخی همچون جنید و حلاج و شبلی و ابن عربی نبود که استادان استخوان‌دار محافل حوزوی و دانشگاهی از تبیین و تحلیل اصطلاحات گنگ و درشت ایشان درمی‌مانند و مراحل و منازل و مقامات و تأویلات و اشارات و کشفیات و شطح و طامات آنان را به درستی و آن‌چنان که بایسته است، در نمی‌یابند. معبد و محل شهود فروغ جذام‌خانه بابا‌باباغی تبریز بود. در آنجا بود که خداوند بروی متجلی شد و رسالت شناساندن جذامیان را بردوش نهاد. عرفان فروغ کمال انسانی اوست که در آن اوضاع روحی و تحریم دور و نزدیک و فروپاشی خانوادگی و از دست دادن یگانه فرزندش کامیار، فیلم «خانه سیاه است» را

۱. جلالی بهروز، فروغ فرخزاد، ص ۱۳۲.

۲. همان، ص ۲۵۶.

می‌سازد و طفلی از جذامیان را که حسین<sup>۱</sup> نام داشت، به‌عنوان فرزند می‌پذیرد، با او

۱. وقتی به هنگام طلاق، کامیار را از فروغ می‌ستانند و او را از دیدار با تنها پسر سه‌ساله‌اش کامیار محروم می‌کنند، فروغ «حسین منصور» را از جذام‌خانه «باباباغی تبریز» به‌عنوان پسر برای خود برمی‌گزیند. حسین در مصاحبه‌ای می‌گوید:

«اولین بار فروغ را اوایل پاییز ۱۳۴۱ دیدم. این ملاقات در جذام‌خانه «باباباغی» تبریز صورت گرفت. در مشهد به دنیا آمدم. در جذام‌خانه محراب‌خان. پدرم کُرد کرمانشاه بود و مادرم اهل دهستان «الموت قزوین». در جذام‌خانه باهم ازدواج کردند. پدرم آدم جالبی بود؛ تنها آدم باسواد جذام‌خانه بود. درست است پدر من مریض بود، ولی غرور داشت [برحسب برخورد با پزشک بی‌مسئول و هتاک جذام‌خانه]. در نتیجه، حکم دادگاه این بود که منصور به اتفاق خانواده، از جذام‌خانه محراب‌خان مشهد به جذام‌خانه «باباباغی تبریز تبعید می‌شود. فروغ آمد به باباباغی و به بیمارها گفت که می‌خواهد چه کار کند. به او گفتند: «پرو پیش نورمحمد منصور» چون فارسی‌زبان است و حرف تورا می‌فهمد. پدرم شروع کرد به صحبت کردن. اولاً خیلی حیرت کرد که یک زن آمده این کار خیر را انجام دهد. شروع کرد به قدردانی کردن از فروغ. فروغ از او پرسید: «من چطور می‌توانم مسائل شما را در فیلم مطرح کنم؟» پدر جمله خیلی جالبی گفت؛ گفت: «ما بیمارها از این بیماری آن قدر رنج نمی‌بریم که از نگاه تحقیرآمیز انسان‌های سالم.» فکر می‌کنم فروغ خیلی خوب این نکته را گرفت؛ چون که با خودش هم در آن جامعه مثل یک جذامی برخورد شده بود. در همین حین، چشمش به من افتاد. گفت: «سلام، اسم من فروغ است؛ اسم تو چیست؟» یک حالت فلج عصبی به من دست داد. نمی‌توانستم حرف بزنم. بچه‌ای خجالتی نبودم. در دو جذام‌خانه به اسم «بلبل» مرا می‌شناختند. پدرم آمد به کمکم و با آن ادبیات مؤدبانه‌اش گفت: «غلام شما، حسین.» این صدا ماند توی گوشم و بعدها که آمدم پیش فروغ، فکرمی‌کردم پدرم واقعاً من را فرستاده به غلامی پیش فروغ.»

«فروغ دوازده روز فیلم‌برداری می‌کرد. روز سیزدهم، بار بار بستیم و آمدمیم تهران. روز آخر، از تک‌تک بیمارها خداحافظی کرد. بیمارها خیلی به او علاقه‌مند شده بودند. حتی بیمارها برای سلامتی او دعا می‌کردند. آدم‌های بیمار و گمنام فروغ را بهتر شناخته بودند، نسبت به آن منتقدان ادبی که آن مقالات پرت را می‌نوشتند و در مقالاتشان شعر فروغ را شعر رختخوابی قلمداد کرده بودند. آن منتقدان ادبی باعث شدند فروغ به آن‌ها در شعر «تنها صداست که می‌ماند»، جواب بدهد.»

«پدرم شروع کرد به صحبت کردن که «حسین جان، اینجا تو مریض می‌شوی. برایت خوب است که با خانم فرخزاد به تهران بروی. آنجا مدرسه می‌روی.» من منتظر بودم که صحبت‌های پدرم تمام شود تا فرار کنم. فروغ آنجا بود و فکرمی‌کنم که فهمید بچه چه نقشه‌ای دارد و کاری کرد که تا آن لحظه نکرده بود. دست من را گرفت. دست فروغ دستی است که در باغچه بعدها کاشته شد و سبز شد. من خشک شدم و هیچ کاری نکردم. در قطار که نشسته بودیم، به خودم آمدم و من به زندگی‌ام قطار ندیده بودم. شروع کردم به لرزیدن و فروغ همه راه، من را در آغوش گرفته بود.»

«من در کنار فروغ همیشه نگران بودم. نحوه زندگی او، وقتی شعر می‌گفت، من می‌ترسیدم. اصلاً نمی‌دانستم شعر چی هست. فروغ با خودش صحبت می‌کرد. هیجان زده می‌شد و گریه می‌کرد.»

«بعد از فوت فروغ، پیش خانم جان [مادر فروغ] ماندم، تا وقتی که در ۱۹۷۵، برای تحصیل و زندگی به اروپا آمدم. من رفتم لندن پیش کامیار، پسر فروغ. رفتم کلاس زبان و کالج و تابستان ۱۹۷۷ آمدم به مونیخ و تا به امروز هم اینجا هستم. اینجا شعر ترجمه می‌کنم و روی کتابی درباره فروغ هم کار می‌کنم (جعفری، حمید، ۱۳۹۱، در غیاب شاعران، صص ۶۳-۷۳، با تلخیص).

زندگی می‌کند و آرام می‌گیرد و راه رشد و شکوفایی وی را هموار می‌کند: «فکرو غصه راحت‌تر شد. مرا می‌گذاشت. مرا از درون می‌تراشید. حسین که آمد، آرام‌تر شدم. اصلاً گاهی توی صورت این پسرک، کامی را می‌بینم. وقتی که دستش را در دست می‌گیرم و یا موهایش را نوازش می‌کنم، هیچ نمی‌توانم فکر کنم که حسین است یا کامی. فرقی ندارد، فقط احساس می‌کنم پسر است.»<sup>۱</sup>

م. آزاد که با فروغ حشرونشری داشته و با شعر و اندیشه‌اش از نزدیک آشنا بوده است، به گرایش عرفانی او اشارات روشنی دارد: «فرخزاد کم‌کم به طرف نوعی عرفان از طریق عشق توجه می‌کند و نمونه آن در مثنوی‌ها و شعرهای عاشقانه او به چشم می‌خورد. این دید به نظر من کمی شرقی هست. اگرچه این مرز بین شرق و غرب گذاشتن درست نیست؛ اما فرخزاد کم‌کم به طرف راهیابی و گشودن روزنی و امیدوی برای بشریت به راه می‌افتد و قبول نمی‌کند که جهان بدفرجام خواهد بود، و این قبول ادامه زندگی به صورت اینکه در باغچه کشته بشود و باز سبز شود، سبز شود و برآید، این یک تفکر عرفانی و شرقی است و تکامل فکری فروغ را نشان می‌دهد.»<sup>۲</sup>

دکتر سیروس شمیسا به بارقه‌های عرفان در اشعار فروغ می‌پردازد و می‌نویسد: «اما مثنوی‌های فروغ چیزی بین شعر عاشقانه و عارفانه است؛ روان و زیبا و مؤثر که گاهی معانی بلندی هم در آن‌ها هست.»<sup>۳</sup> دکتر شمیسا به نمونه‌هایی از ابیات عاشقانه - عارفانه فروغ اکتفا می‌کند که در اینجا به ابیاتی از مثنوی نخست او موسوم به «عاشقانه» و مثنوی دومش «مرداب»، بسنده می‌شود:

ای مرا با شور شعر آمیخته  
این همه آتش به شعرم ریخته  
چون تب عشقم چنین افروختی  
لاجرم شعرم به آتش سوختی

۱. فرخزاد، فروغ، کسی که مثل هیچ‌کس نیست، ص ۲۷.

۲. جلالی، بهروز، جاودانه زیستن، صص ۳۶۵-۳۶۶.

۳. شمیسا، سیروس، نگاهی به فروغ، ص ۲۴۵.



تصویر فروغ با حسین منصوری

آه! اگر راهی به دریائیم بود  
از فرورفتن، چه پروائیم بود؟  
خواب آن بی خواب را یاد آورید  
مرگ در مرداب را یاد آورید<sup>۱</sup>

به نظر دکتر شمیسا، منظور فروغ در مثنوی مرداب، آنجا که می گوید «آه! اگر راهی به دریائیم بود/ از فرورفتن، چه پروائیم بود»، این است: «دریا در معنای عرفانی آن، که دریای هستی جاوید وجود الهی است، به کاررفته است.»<sup>۲</sup>

فروغ در اولین سروده اش، اسیر، حتی در آنجا که تسلیم عصیان می شود، باز امید بخشش از خدای خویش دارد و دل به او می سپارد:

مرا می بخشد آن پروردگاری  
که شاعر را دلی دیوانه داده<sup>۳</sup>

.....

از تنگنای محبس تاریکی  
از منجلاب تیره این دنیا  
بانگ پراز نیاز مرا بشنو  
آه، ای خدای قادر بی همتا!<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۲۴۵.

۲. همان، ص ۱۲۷.

۳. فرخزاد، فروغ، اسیر، ص ۷۶، عصیان.

۴. همان، ص ۱۴۱، در برابر خدا.



این عبارت روشن آیا نگاه موحدانه و قرائت گویای عرفان فروغ را نشان نمی‌دهد؟

این کیست، این کسی که روی جادهٔ ابدیت  
به سوی لحظهٔ توحید می‌رود؟<sup>۱</sup>

فروغ همچون طاهره، رابعه بنت کعب، مهستی گنجوی، عالم تاج قائم مقامی، سیمین بهبهانی و پروین اعتصامی، به دفاع از زن، این قلب مجروح عالم بشریت می‌پردازد. فروغ صدای شکسته و فریاد فروختهٔ زنانی است که با تازیانه نوازش می‌شدند و زنده‌زنده دفن می‌گردیدند. فروغ مانند رابعهٔ عدویه و تا حدی خیام، از ممنوعیت و محرومیت خود در همراهی از بهشتیان زاهدمنش و بهره‌مندی از نعمات بهشت، هیچ نگرانی ندارد. او بهشت و حور و آب کوثر را به طالبانش می‌بخشد و در عوض، می‌خواهد با کتاب و خلوت و شعر و سکوت، زندگی ایده‌آل و آرمانی خودش را داشته باشد:

مگو شعر تو سرتاپا گنه بود  
از این ننگ و گنه پیمان‌های ده  
بهشت و حور و آب کوثر از تو  
مرا در قعر دوزخ، خانه‌ای ده<sup>۲</sup>

از یک منظر می‌توان گفت که «رابعه، دختر کعب قُزداري»، در دوران معاصر، در مقام در قامتِ فروغ قد برافراشت و از حنجرهٔ فروغ، مردم و مردان را به یاری طلبید که «ما هم هستیم؛ وجود و هویت ما را به رسمیت بشناسید. ای مردان، دیگر برای ما تاریخ ننویسید و حیثیت ما را به تمسخر نگیرید. بگذارید سرنوشت خویش را آن‌چنان که می‌خواهیم و شایسته است، خود رقم بزنیم».

برگِ خونینی از کتاب تاریخ به رابعه اختصاص دارد که به خاطر صراحت بیان، به دست برادرش به قتل رسید؛ اما فروغ به رغم آن همه حملات تند، تشویشِ خاطر، پریشانیِ کانونِ زندگی، محرومیت از دیدارِ تنها فرزندش کامیار، که گاهی او را تا مرز

۱. فرخزاد، فروغ، مجموعه اشعار فروغ: ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، ص ۴۰۸.

۲. فرخزاد، فروغ، اسیر، ص ۷۵، عصیان.

جنون نزدیک می‌ساخت و راهی آسایشگاه روانی می‌کرد، توانست به یاری عنصر زمان، قد برافزود و تا جایی که می‌تواند، با زبان هنر، خواسته‌هایش را به تصویر کشد. او هم مانند رابعه، با شنا در دریای عشق بی‌کران، در سینه‌تاریخ ثبت شد. فروغ با اشعار عاشقانه‌خویش، آنچه را که برای دیگران ناپسند بود، پسندید؛ زشت را خوب و زهر را قند انگاشت. به تعبیر رابعه:

عشق را خواهی که تا پایان بری      بس که پسندید باید ناپسند  
زشت باید دید و انگارید خوب      زهر باید خورد و انگارید قند<sup>۱</sup>

با سیر در زندگی فروغ درمی‌یابیم که او انسان و اهل‌ایثار به معنای دقیق و حقیقی کلمه بود. فروغ در ساختن فیلم کوتاه و مستند «خانه سیاه است»، به رغم فقر مالی، حتی از «دریافت پولی در این باره، به عنوان حق کارگردانی و... چشم پوشید و کار ساختن فیلم مزبور عملاً شروع شد»<sup>۲</sup>. وی حیات دیگران را بر حیات خود ترجیح می‌داد. او به استقبال مرگ می‌شتافت تا زنده ماندن را برای هموعانش بشارت ببخشد. به تعبیر قرآن‌پژوه، مترجم قرآن به زبان انگلیسی و شاعر برجسته معاصر، طاهره صفارزاده، فروغ خودش را به «هنر خوب زندگی کردن» آراسته بود. او لحظاتی قبل از تصادف، که خود رانندگی می‌کرد، برای اینکه با ماشین حامل بچه‌های معصوم برخورد نکند و از کشته شدن آن اطفال پرهیز کند، «دفعاً خودش را از مسیر آن ماشین که سرعت هم داشته، کنار می‌کشد و بعد این بلا به سرش می‌آید»<sup>۳</sup>. بنابراین توضیح مسعود بهنود، «فروغ بچه‌ها و پرنده‌ها را بسیار دوست داشت. می‌گفت آن‌ها پاک‌ترند. آخر هم جان خودش را در راه دوستی با بچه‌ها گذاشت. او که دوست قدیمی بچه‌ها بود، وقتی دید ماشین "دبستان شهریار" قلهک به جلو او پیچیده، برای جلوگیری از تصادف، به راست راند و از جاده اصلی منحرف شد. تنها لبخند یک کودک که از بند مرگ رسته بود، برای او کافی بود»<sup>۴</sup>.

۱. صفا، ذبیح‌الله، گنج سخن، ص ۹۳.

۲. جلالی، بهروز، جاودانه زیستن، ص ۷۱۳، به نقل از پرویز لوشانی.

۳. همان، ص ۷۱۱، به نقل از پرویز لوشانی.

۴. همان، ص ۷۲۷.

نباید فراموش کرد که فروغ در یک مسیر طولانی و پریپیچ و خم، در حدّ نشان و علامت بود، نه هدف؛ سکوی پرش بود، نه فرودگاه؛ نشانی که ضمن نشان بودن، اشکال و احوال مختلفی پیدا می‌کرد. همیشه به سوی «آنچه باید می‌شد»، پَر می‌گشود. در گفتن و شستن اشتباهات خویش هیچ ابایی نداشت. خودش گذشته‌اش را به باد انتقاد می‌گرفت. فرزند لحظات بود. مدام در شرابِ «اکنون» شنا می‌کرد و نیرو می‌گرفت. به تعبیر زیبای سهراب سپهری، مگر نه این است که «زندگی آب تنی کردن در حوضچهٔ اکنون است»؟ واژهٔ «شروع» در سخنان و مصاحبه‌های فروغ بسامد زیاد و فروغ بیشتری دارد. بعد از نشر تولدی دیگر که اشعار عمیق و دقیقی او را شامل می‌شد، باز شروع را فراموش نکرد: «در مجموع، این شعرها صفت‌های طبیعیِ خودشان را دارند. بد بودن و خوب بودنشان، نقصشان و تکاملشان، طبیعی است. گمان می‌کنم تازه باید شروع کرد.»<sup>۱</sup>

فروغ از نیش و تشویق شاعران و نویسندگان و آحاد مردم، نه در حد افراط به خود می‌بالید و نه ترس و وحشتی به دل راه می‌داد. او از نیش و شماتتِ نویسندهٔ مشهوری چون جلال آل احمد هم در امان نبود. جلال با کلمات رکیک، از تولدی دیگر استقبال می‌کند: «تولدی دیگر از شَرّ پایین‌تنه دارد خلاص می‌شود و این خبر خوشی است.»<sup>۲</sup>

فروغ در بیانِ خواسته‌های بسته و مکنونات درونی‌اش ترس و هراسی به دل راه نمی‌داد. هرآنچه لازم می‌دید، از فرشیات تا عرشیات، با زبان صریح و عریان بیان می‌کرد. چنین صراحتی شاید تنها امتیاز او بر دیگر هم‌نوعانش به شمار آید. گویا فروغ شعر خویش را به فردا و فرداها نوشته و سپرده است تا با ته کشیدن هرگونه هیاهو، به درستی مورد داوری قرار بگیرد.

حرکت و پوییش همیشگی نشانِ روشنِ شعر و اندیشهٔ فروغ بود. هرگز توقف نمی‌کرد و از خستگیِ ذهنی دوری می‌جست. فاصلهٔ «بودن» و «شدن» را به خوبی تشخیص می‌داد. خود را در عرصهٔ تحول و تکامل می‌آزمود. روحیهٔ نوجویی و کشف

۱. فرخزاد، فروغ، کسی که مثل هیچ‌کس نیست، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۳۱.

دنیای جدید در قلمرو شعر، کمال جویی او را به اثبات می‌رساند. با تیرتلاش خویش، چشم خستگی را نشانه می‌رفت. به عقب بر نمی‌گشت. با اظهار پشیمانی می‌گوید: «من متأسفم که کتاب‌های اسیر، دیوار و عصیان را انتشار داده‌ام؛ زیرا من در آن سه کتاب فقط یک بیان‌کننده ساده از دنیای بیرونی بودم. در آن زمان، هنوز شعر در من حلول نکرده بود، بلکه با من هم‌خانه بود؛ مثل شوهر، مثل معشوق و مثل همه آدم‌هایی که چند مدتی با آدم هستند.»<sup>۱</sup> حتی پس از چاپ تولدی دیگر، در مصاحبه‌ای تصریح می‌کند: «من از کتاب تولدی دیگر ماه‌هاست که جدا شده‌ام. با وجود این، فکر می‌کنم که از آخرین قسمت شعر تولدی دیگر، می‌شود شروع کرد؛ یک جور شروع فکری.»<sup>۲</sup>

فروغ هم تأثیرپذیر بود و هم دیگر شاعران، از هم‌دوره‌ای‌هایش همچون سپهری تا شاعران بعدی، به او تأسی می‌جستند و نیز می‌جویند. فروغ گاهی از عبارات کتب معتبر دینی مانند تورات و قرآن بهره می‌برد و به شعرای مشهور غربی همچون «میلتون» نگاه تأثیرپذیری داشت. آن‌هایی که اشعار فروغ را به صورت تطبیقی بررسی کرده‌اند، مشابهات زیادی بین بعضی از سروده‌های او و بوف کور صادق هدایت نشان داده‌اند.<sup>۳</sup>

فروغ از پیش کسوتانی مانند نیما، شاملو، مشیری و نادریپور، با نیکی تمام و با عناوینی چون استاد یاد می‌کرد؛ با این همه، سعی فروغ بر این بود که خودش باشد. تلاش خویش را به کار می‌بست تا گل‌هایی از گلستان شعر و اندیشه دیگران را برچیند و در کندوی ذوق پرتوان خویش، به شهد شیرینی تبدیل کند. او خودش بود. صاف و صادقانه به هر شخصی که می‌خواست، عشق می‌ورزید یا به تندی به او می‌تاخت. با نفاق و ریا فاصله‌ای بس طولانی داشت. خشم و عشق او به رنگ حقیقت بود. مرعوب شعرای شناخته شده و نویسندگان سترگ نمی‌شد. آن‌هایی که فروغ را از نزدیک می‌شناسند، متفق‌القول هستند که فروغ بیشترین تأثیر را از

۱. جلالی، بهروز، *جاودانه زیستن*، ص ۳۱۳.

۲. همان، ص ۳۱۵.

۳. همان، مقالات «آیا تولدی دیگر مولود بوف کور است؟» از مهدی برهانی و «فروغ و هدایت» از صادق همایونی، صص ۵۳۷-۵۵۵.

ابراهیم گلستان پذیرفته است. به نظر ایشان، ارتباط آن دو موجب رشد و شکوفایی فروغ شد. شخصی چون مهدی اخوان ثالث، ارتباط آن دورا به شمس و مولانا تشبیه می‌کند. در واقع، گلستان چشم و زبان فروغ را به دنیای متفاوت و دیگری باز کرد و رشد و رشادت فکری اش را فراهم آورد. به تعبیر بهتر، گلستان توانست استعداد های بالقوه و فرو بسته فروغ را به فعلیت در آورد و او را در نیل به اهداف خود یاری رساند.

نثر های فروغ چنان گوش را می‌نوازد و به درون روح انسان می‌لغزد و با اشعار دل‌نشینش در می‌آمیزد که مرز شعر و نثر را فرومی‌ریزد. آشتی شعر و شعور در متن ادبی و تحلیل های فروغ آشکارا دیده می‌شود. نثرش طعم شعر دارد و شعرش از شعور او نشئت می‌گیرد. قوت بیان و قدرت تحلیل های ادبی و سیاسی و اجتماعی اش تعجب آدمی را برمی‌انگیزد. چقدر زیبا و عمیق و با لحاظ حد و اندازۀ خود، اشعار و اندیشه های آشوب‌انگیز اشخاصی همچون نیما و شاملو و اخوان و سپهری و دیگر هنرمندان صاحب نظر و شناخته شده را نقد و تحلیل می‌کند، بدون اینکه شهرت و اشعار آن مشاهیر بر اعتماد به نفس او سایه برگسترده! این قضایا در روزگاری رخ می‌دهد که فروغ به مانند پروین اعتصامی، عمر کوتاه و کم‌برگ اما باثمری داشت. فروغ به این نکته کلیدی تأکید می‌کرد که ذوب در شخصی معین و هضم در مرامی مشخص، هویت و استقلال انسان را از او می‌ستاند؛ مثلاً در وصف نیما می‌نویسد: «نیما برای من آغازی بود. او وسعت یک نگاه را برایم ترسیم کرد. من می‌خواهم نگاه او را داشته باشم، اما در پنجره خود نشسته باشم، و فکر می‌کنم تفاوت از همین جا به وجود می‌آید. نیما چشم مرا باز کرد و گفت ببین، اما دیدن را خودم یاد گرفتم.»<sup>۱</sup>

فروغ می‌خواست خودش را آن چنان که بود، به دیگران عرضه کند. زبان شکایت و بیان شیرینش از صداقت و صراحتش ناشی می‌شد. شکست‌ها و زخم های فروغ در زندگی کوتاهش در نثر و شعر او تبلور می‌یابد و به روشنی خودش را نشان می‌دهد. دردهای درونی، ازدواج زودرس، طلاق و محرومیت از یگانه فرزندش کامیار و نگاه کج و معوج جامعه، وی را با بحران های مهیب روحی مواجه می‌کرد و از او شخصیت

و شاعر دیگری می‌آفرید. مع‌الوصف، فروغ هم مثل هراسان حقیقت طلب، همچنان که خودش نیز اذعان می‌کند، همیشه از خطایا و اشتباهاتش عبرت می‌گرفت و به سوی مقصد و نیل به کمال راه می‌سپرد: «من از خودم بیشتر از دیگران انتقاد می‌کنم. طبیعی است که تعداد زیادی از شعرهای من مزخرف هستند. الآن وقتی به شعرهای اسیر نگاه می‌کنم، می‌بینم که آن مسائل، دیگر حتی شامل خود من هم نمی‌شود.»<sup>۱</sup>

فروغ درمی‌یافت که با درک کمالِ نقص، لحظه‌ای نباید آسود؛ لذا با تسلیم به عصیان، خود را به سوی آنچه باید می‌شد، سوق می‌داد. او فاصله بی‌نهایت «بودن» و «شدن» را به خوبی می‌دید و «تحول و تکامل و غرور» را عملاً تجربه می‌کرد.

هرچند غالباً سه دفتر شعر فروغ—اسیر، دیوار و عصیان—را نادیده می‌گیرند و به تولدی دیگر توجه می‌کنند، همچنان که نگاه فروغ هم بر تولدی دیگر معطوف بود، اگر کسی بر سبیل انصاف داوری کند، می‌تواند آینده روشن فروغ را در همین سه دفتر ببیند. ابیات و قطعات و ترکیبات دردمندانه و هوشیارانه فروغ در همین سه دفتر، خواننده را متعجب می‌کند و از فتح فردای فروغ در قلمرو شعر و ادب خبر می‌دهد. به نمونه‌هایی از این قطعات و ترکیبات در همین اثر بسنده شده است. فروغ به این قصه پرغصه در کتاب اسیر که اولین سروده اوست، تصریح می‌کند:

بیا بگشای در تا پَرگشایم

به سوی آسمانِ روشنِ شعر

اگر بگذاریم پرواز کردن

گلی خواهم شدن در گلشنِ شعر<sup>۲</sup>

فروغ در سروده «اسیر» می‌خواهد از اسارت و سیادت خودخواهان و کبرورزان رها شود؛ چراکه در سرش «اندیشه پرواز دارد»<sup>۳</sup>. فروغ می‌خواهد با کتاب و خلوت و شعر و سکوت زندگی کند و به سوی افق‌های دور و روشن سیر کند:

۱. همان، ص ۲۰۶.

۲. فرخزاد، فروغ، اسیر، ص ۷۴.

۳. همان، ص ۷۴، عصیان.

کتابی، خلوتی، شعری، سکوتی  
 مرا مستی و شکرزندگانی ست  
 چه غم گردد در بهشتی ره ندارم  
 که در قلبم بهشتی جاودانی است<sup>۱</sup>

مهر و دل بستگی فروغ به هنر کمال‌گرایی و تمایل به نامیرایی او را نشان می‌دهد. با دیدن هر اثر هنری به خود می‌دمد و می‌شکوفد و به توصیف خلاقیت انسان در گستره تاریخ می‌پردازد. هنر در ذهن و زبان فروغ، ضریب و بسامد بسیار زیادی دارد. او عملاً نشان می‌دهد که آدمی می‌تواند با دمیدن به خود، استعدادهایش را به منصه ظهور برساند و به سوی آنچه باید باشد، گام بردارد. فروغ جوشش و طبع لطیف شاعرانه‌اش را به کوشش و مطالعات عمیقش گره می‌زند و با کشف زبان زمان، مصائب و خواسته‌های نسل خویش را بر سینه تاریخ می‌نگارد. در نگاه فروغ، هر کلمه‌ای باید نماد و نماینده دوران خود باشد. این هنرمند است که می‌تواند هر واژه‌ای را با محتوا و بار معنایی خاصی که با روزگار شاعر و دردهای زمان سازگار باشد، بارور کند و به کار بگیرد.

از یک نظر، فروغ به دکتر علی شریعتی می‌ماند. درد عنصر اساسی و وجه مشترک آن دو شخصیت برجسته را در بیان جهان‌بینی و نگاهشان شکل می‌بخشد هر چند هر یک در قلمرو مورد علاقه خود فعالیت می‌کرد. البته با سیر در آثار دکتر شریعتی، تأثیر پذیری او را از فروغ در استخدام بعضی از ترکیبات ادبی می‌توان یافت که تبیین و تفصیل این موضوع وقت و مجال دیگری می‌طلبد. در تأیید این مدعا، دکتر علی رهنما که تحقیقات بسیار گسترده و مستدلی در عرصه زندگی و اندیشه دکتر شریعتی انجام داده است، می‌نویسد: «شریعتی برای تعالی بخشیدن به اصل انتظار یا اعتراض، شعری از یک شاعر معاصر— که کسی جز فروغ فرخزاد— نبود نیز خوانده بود؛ پرنده مردنی است، پرواز را به خاطر بسپار.» شریعتی برای ابلاغ و زیبا جلوه دادن آنچه به زعم وی اصل کاملاً مذهبی انتظار امام زمان بود، به راحتی به اشعار شاعر غیر مذهبی و آزادی‌خواهی چون فروغ فرخزاد استناد جسته و از وی

به عنوان شاعر توانایی که دگرگونه شد و تولدی دوباره یافت، ستایش کرده بود.<sup>۱</sup> در ضمن، دکتر شریعتی در روزنامه آفتاب شرق، به همراه شعرای مشهوری نظیر توللی، سیمین بهبهانی، مسعود فرزاد، نادر نادرپور و فروغ فرخزاد، اشعارش را منتشر می‌کرد. بنا بر تحقیق دکتر علی رهنما، «این روزنامه به محض روی گردانی از شعر سنتی، ستون ویژه‌ای را به شعر نو اختصاص داد و در همین ستون، شعری از شریعتی به نام «من چیستم؟» در ذیل شعر «شانه‌های تو» از فروغ فرخزاد به چاپ رسانده بود. شریعتی در پایان شعر خود چنین سروده بود:

«من چیستم؟ / لبخند بر ملالت پاییزی غروب / در جست‌وجوی شب / یک شب‌نم فتاده به چنگ شب حیات / گمنام و بی‌نشان / در آرزوی سرزدن آفتاب مرگ»<sup>۲</sup>

تنهایی، کتاب، قلم و آزادی چهار عنصر بزرگی هستند که شریعتی به آن‌ها عشق می‌ورزد و تکیه‌گاه حیات خویش می‌داند: «هیچ‌گاه تنهایی و کتاب و قلم، این سه روح بزرگ و سه زندگی و سه دنیای مرا کسی از من نخواهد گرفت... دیگر چه می‌خواهم؟ آزادی چهارمین بود که به آن نرسیدم و آن را از من گرفتند»<sup>۳</sup>

فروغ هم به کتاب و خلوت عشق می‌ورزد و می‌خواهد با آن‌ها زندگی کند و به سوی افق‌های دور و روشن سیر کند:

کتابی، خلوتی، شعری، سکوتی

مرا مستی و شکر زندگانی ست

چه غم گر در بهشتی ره ندارم

که در قلبم بهشتی جاودانی است<sup>۴</sup>

در هر حال، گاهی عمداً یا توارداً، تأثیرپذیری و مشابهات فکری در بین ایشان

دیده می‌شود.

۱. رهنما، علی، علی شریعتی مسلمانی در جست‌وجوی ناکجاآباد، ص ۴۰۶.

۲. همان، ص ۱۱۹.

۳. دفترهای خاکستری، ص ۹۶.

۴. فرخزاد، فروغ، عصیان.



فروغ شخصی بود که با حضور در غرب، خود را نباخت و به اصطلاح، غرب زده نشد و حتی نقدهای اساسی بر بعضی از حرکات و منش‌های ایشان وارد کرد. به نظر فروغ، اگر شکل و شمایل ظاهری بعضی از همین غریبان مغرور را از ایشان جدا کنند، به گربه‌ای سبیل‌کنده می‌مانند که نمی‌توانند به درستی راه بروند. او با حفظ هویت خود، با کوله‌باری از علم و هنر و تجربه، بدون اینکه در آتش غرب بسوزد، به ایران باز گشت.

به نظر راقم این سطور، از مجموع آرای صاحب‌نظران می‌توان به این نتیجه دست یافت که فروغ را باید در دو عرصه مستقل از هم مطالعه و داوری کرد: فروغ قبل از تولد که همان سراینده سه دفتر اسیر، دیوار و عصیان بود، و فروغ بعد از تولد که تولدی دیگر را سرود. قبل از تولد، شهرت فروغ بیشتر در شهامت او ریشه داشت که قراردادهای اجتماعی و رسم و سنت‌هایی را که بر تنش تنیده شده بودند، از هم می‌گسست. در این دوران، با تسلیم بر عصیان، سعی می‌کرد دیوارهای بلند ممنوعیت و زنجیرهای سخت اسارت را سست کند و فروریزد. در همین مقطع از حیات شعری خویش، در واقع شهامتش را به تصویر می‌کشید. همین شهامت او در تبیین بی‌پرده خواسته‌هایش، تعدادی را به او مشتاق و دل‌بسته می‌کرد و نیز از زنجار بعضی از زعمای قوم را برمی‌انگیخت. در قبل از تولد، خواهان و بدخواهانش زبان و قلم صریح او را در نظر می‌گرفتند که برخلاف جریان آب شنا می‌کرد، نه ظرایف هنری و دقائق شعری اش را. فروغ با عبور از هرگونه ترس و لرز، با حمل صلیب رسوایی و نیز پرچم تحسین خود، با شتاب بیشتری به پیش می‌رفت. البته نباید فراموش کرد که پیشرفت‌های بعدی و تولد دیگر فروغ از تلاش‌های پیشین او نشئت می‌گرفت و تولد می‌یافت. فروغ وقتی دوره دوم حیات خود را تجربه کرد و خودش را به نوعی از اشعار قبلی اش جدا کرد و تولدی دیگر را سرود، عملاً طعم شاعر بودنش را چشید و شروع خویش را با تمام وجود شاهد شد. هر آغازی برای فروغ در حقیقت، پایانی بود برای آغازی دیگر. همیشه در پویش و پوست‌اندازی بود و مسیر کمال را به خوبی می‌پیمود. او در حیاتش مرگش را تجربه می‌کرد. مدام می‌دوید و دیگران و حتی مخالفانش را با خودش می‌دوانید؛ چنان‌که سیمین بهبهانی در مصاحبه خود با

ناصر حریری، به این نکته اساسی تصریح می‌کند. قطعاً اگر شمع حیاتش با تندباد مرگ خاموش نمی‌شد و فراتر از ۳۲ سال می‌زیست، شاهد رشد و شکوفایی چشمگیر فروغ می‌شدیم؛ هرچند عمر کوتاه فروغ، چون سلفش پروین اعتصامی، اذهان و افکار تعداد زیادی را در سطوح مختلف در عرصه شعر و ادب به خود معطوف ساخته است و خواهد ساخت. آنچه باید از او بیاموزیم، پرواز است، وگرنه پرنده مردنی است. فروغ کمی قبل از غروب خورشید حیاتش، در آخر آ آخرین شعرش، پرنده مردنی است، چنین می‌سراید:

پرواز را به خاطر بسپار

پرنده مردنی است.<sup>۱</sup>

از منظر یک منتقد، باید تصریح کنم که با سیر و تعمق در مجموعه اشعار فروغ، از اسیر تا ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، در دل آن همه زیبایی‌های ادبی و فکری، نقطه سیاهی مرا به خود متوجه می‌کند که با نگاه و ذائقه ذهنی‌ام هم خوانی ندارد و آن «یأس و ناامیدی» است که بر آثار فروغ سایه می‌گسترده و به نوعی، فروغ و روشنائی را از آن می‌ستانند. هرچند این ناامیدی و یأس از نگاه خاص و شکست او در زندگی‌اش نشئت می‌گیرد و از آن نظرگاه، ناراستی‌های جامعه جنون‌زده و دروغ‌آلودش را به زیبایی و دردمندانه می‌آراید، اصالت بخشیدن و محوریت دادن به چنین موضوعی، چندان جالب به نظر نمی‌رسد. فروغ حتی در دل سروده بسیار ستودنی خویش، یعنی ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، خود را به شمعی تشبیه می‌کند که با آخرین شعله کشیده‌اش خاموش می‌شود: «و در شهادت یک شمع / راز منوری است که آن را / آن آخرین و آن کشیده‌ترین شعله، خوب می‌داند.»<sup>۲</sup>

در برداشتی کلی، باور به فصل سرد ستون اصلی خیمه سروده‌های فروغ را سامان می‌دهد. در منظومه ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، اعتیاد به نومیدی خود را عملاً علنی می‌کند: «گوش کن / وزش ظلمت را می‌شنوی؟ / من غریبانه به این خوشبختی می‌نگرم / من به نومیدی خود معتادم...»

۱. شمسیا، سیروس، نگاهی به فروغ، ص ۳۱۴.

۲. فرخزاد، فروغ، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، ص ۴۱۰.

حتی در اوج شکل‌گیری اشعارش، باغ تخیل اورنگ می‌بازد و داس‌های درواز کار می‌افتند؛ چون کِشتی برای برداشت دیده نمی‌شود؛ هرچند به شکوفه دادن «فواره‌های سبزه‌ساقه‌های سبک‌بار» نیز اشارات روشنی دارد و از امید ناامید نمی‌شود. فروغ مثل ققنوسی که از خاکستر خود دوباره زنده می‌شود، در اوج ناامیدی‌اش امید جوانه می‌زند: «آیا دوباره من از پله‌های کنجکاوی خود بالا خواهم رفت تا به خدای خوب که در پشت خانه قدم می‌زند، سلام بگویم؟»<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد این سؤال از نوع استفهام انکاری نباشد؛ زیرا او توقف را برای خود حرام می‌داند و به ماندگاری صدایش «که جذب ذره‌های زمان خواهد شد»<sup>۲</sup> ایمان دارد. در تولدی دیگر، از یأس فاصله می‌گیرد: «دست‌هایم را در باغچه می‌کارم / سبز خواهد شد، می‌دانم، می‌دانم، می‌دانم / و پرستوها در گودی انگشتان جوهری‌ام / تخم خواهند گذاشت».

در تنها صداست که می‌ماند، فریاد برمی‌آورد: «... وقتی که سوسک سخن می‌گوید / چرا توقف کنم؟ ... / من از سلاله درختانم / تنفس هوای مانده ملولم می‌کند / پرندۀ ای که مرده بود، به من پند داد که پرواز را به خاطر بسپارم»<sup>۳</sup>.

فروغ هرچند می‌کوشد «خط خشک زمان را آبتن» و بارور کند، مع‌الوصف، در صحیفه اندیشه‌اش قلمرو یأس و سعت بیشتری را به خود اختصاص می‌دهد: «و قلب باغچه در زیر آفتاب ورم کرده است / و ذهن باغچه دارد آرام‌آرام / از خاطرات سبزتهی می‌شود»<sup>۴</sup>.

فروغ در ضمن ازدواج زودرس (شانزده‌ساله) خود و هم‌پس از آن، آشکارا از یأس سخن می‌گوید. گویا دست یأس هرگز از دامن حیات او کوتاه نمی‌شود. فروغ وقتی از همسرش جدا می‌شود یا به تعبیر دقیق‌تر، زمانی که پرویز شاپور او را طلاق می‌دهد، در مکاتباتی که بین آن دو انجام می‌گیرد، با سوگندهایش، هم به صداقت خود

۱. همان، ص ۴۲۰، پنجمه.

۲. همان، ص ۴۳۷، تنها صداست که می‌ماند.

۳. همان، صص ۴۳۷-۴۳۸.

۴. همان، ص ۴۲۸، دلم برای باغچه می‌سوزد.

استناد می‌کند و هم با زبان عشق از پرویز شاپور سخن می‌گوید و هم از یاسی که روحش را چون موربانه می‌خورد، می‌نالد: «ناامیدی مثل موربانه روح مرا گرد می‌کند. روح من در جهنم سرگردانی می‌سوزد و من با ناامیدی به خاکستر آن خیره می‌شوم.»<sup>۱</sup> تصویر یاس در نثرها و سروده‌های فروغ باید با دقت بیشتر و با لحاظ شأن نزول و سرود آن خوانده شود تا از دلسردی و سرایت منفی آن برای مبتدیان پیشگیری شود. این هم توان فکری و زمینه ذهنی مناسب می‌طلبد. در چنین شرایطی است که شعر در شعور و یأس در ایمان انسان نمی‌تواند ترکی ایجاد کند. در این باب، اندیشه او با اندیشه اشخاصی چون صادق هدایت سازگاری دارد. البته هدایت و امثال او در بین اهالی قلم اعتبار خاصی دارند که بزرگ‌مردی چون دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، حتی مرگ او را می‌ستاید که در فصلی از کتاب قریب‌الانتشار نقد کم‌عیار، به آن موضوع بس اساسی، توسط راقم این سطور پرداخته شده است.

ناگفته پیداست که چهار دفتر شعر فروغ، اسیر، دیوار، عصیان و تولدی دیگر، در دوران حیات او انتشار یافتند و به تصریح دکتر سیروس شمیسا «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد بعد از مرگ او توسط دیگران تألیف و منتشر شد»<sup>۲</sup>. با این همه، به دلیل اهمیت منظومه ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، متن کامل و شرح مختصر آن نیز جزو این مجموعه درآمد.

در بخشی دیگر از این اثر، آرای تعدادی از موافقان منتقد و مخالفان فروغ که خود در عرصه علم و ادب و حکمت سرشناس و صاحب‌نام‌اند، بر سبیل اجمال و به اختصار بیان شده است. از نظرات و تضارب اندیشه ایشان می‌توان به نکات کلیدی و مسائل بس مهمی دست یافت.

فروغ متناسب با سن و سال سروده‌هایش، توان ادبی و درک سیاسی-اجتماعی و «از اهالی امروز بودنش» را به نحو احسن نشان می‌دهد. حتی وقتی به زبان طنز نزدیک می‌شود و از آن به عنوان ابزار بیان وقایع و ترسیم سایه‌های سیاه جامعه‌اش استفاده می‌کند، به خوبی از عهده‌اش برمی‌آید که شعر «ای مرز پرگهر» نشان آشکاری بر این

۱. صلاحی، عمران و کامیار شاپور، نامه‌های عاشقانه فروغ، صص ۷۱ و ۷۲.

۲. شمیسا، سیروس، نگاهی به سپهری، ص ۲۷۶.

مدعاست. طنزپردازی، اصالت‌خواهی، شعور سیاسی، درک اجتماعی، نقد اوضاع نابسامان روزگار خویش و وطن‌دوستی فروغ در «ای مرز پرگهر»، درخشش بیشتری دارد. «ای مرز پرگهر» یکی از سروده‌های فروغ در دفتر «تولدی دیگر» است که موارد یادشده در آن هنرمندانه به تصویر کشیده شده‌اند. فروغ در «ای مرز پرگهر»، موضوعاتی همچون تولد و مشکلات اقتصادی خود، سابقه ادبی ایران، سن تاریخی ایران و از تقابلی خصوصیت‌آمیز بعضی از هنرمندان مرموز با حضور هنری خویش سخن می‌گوید و زنده بودنش را در چنین فضای مسموم بیان می‌کند. او ادبا و فضلالی‌کنندگی را که به «فضله و فضیلت» خویش فخر می‌فروشند، تمسخر می‌کند و از شاعرانی زیان‌به‌شکایت می‌گشاید که به جای اینکه ترجمان درد مردم خود باشند، در پی وزن و قافیه و شهرت هستند. او در ترسیم خصوصیات مسموم چنین فضایی که ذائقه آدمی را می‌آزارد، می‌نویسد: «ناتوانی از خواص تهی کیسه بودن است، نه نادانی.»<sup>۱</sup> از منظر فروغ، در این فضای آلوده، شخصی که می‌خواهد برای شادی خویش شمع روشن کند، حتی نمی‌تواند پول آن شمع را بپردازد؛ لذا به «نسیه» پناه می‌برد. فروغ از اینکه رجاله‌ها و ناکسان ارج می‌بینند و بردردمندان و کسان سایه برمی‌گسترند، به خود می‌پیچید. وی در «ای مرز پرگهر»، حدود جغرافیای سیاسی و قلمرو شعور جامعه‌ای که در آن هستی خود را تجربه می‌کند، «تیر» و «اعدام» و «توپخانه» ترسیم می‌کند:

من در میان توده سازنده‌ای قدم به عرصه هستی نهاده‌ام  
 که گرچه نان ندارد، اما به جای آن  
 میدان دید باز و وسیعی دارد  
 که مرزهای فعلی جغرافیایی‌اش  
 از جانب شمال به میدان پرتراوت و سبز تیر  
 و از جنوب، به میدان باستانی اعدام  
 و در مناطق پرازدهام، به میدان توپخانه رسیده است<sup>۲</sup>

۱. فرخزاد، فروغ، مجموعه اشعار فروغ: تولدی دیگر، ص ۳۷۷، ای مرز پرگهر. درضمن، این عبارت فروغ در تقابل با این بیت مشهور است: توانا بود هر که دانا بود / ز دانش دل شیرینا بود.

۲. همان، ص ۳۸۰.

فروغ در سروده «ای مرز پرگهر»، از تضحیه و قربانی خویش تردیدی به دل راه نمی‌دهد. تصریح می‌کند که برای ایجاد بستر انسانی، این آمادگی را دارد که با سقوط از ارتفاع «۶۷۸» متری، جان خویش را به تیغ مرگ بسپارد:

و افتخار این را دارد

که می‌تواند از همان دریچه — نه از راه پلکان —

خود را

دیوانه وار به دامان مهربان مام وطن سرنگون کند.<sup>۲</sup>

عنوان «و این منم، زنی تنها» که برای این اثر انتخاب شده است، از اولین جملات سروده بسیار عمیق و دردآگین ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد برگرفته شده است که فروغ با سرایش آن گونه اشعار، عملاً به صف شاعران بزرگ معاصر پیوست و حتی بر بسیاری از آن‌ها پیشی گرفت.

هر توضیح لازم در میان گروه آمده است تا از متن اصلی تمایز داشته باشد. گاهی از روی ضرورت، مواردی در قسمت پانویس بیان شده است تا خواننده در متن موضوع قرار بگیرد و در صورت لزوم، به آدرس‌های یادشده مراجعه کند.

از مدیر فرزانة انتشارات نقد فرهنگ، استاد دکتر بیژن عبدالکریمی، آن مشعل دار راه دانش و حکمت که روندگان آن در این عصر یأس آلود بسیار کم و اندک شمارند و نیز از تمام کارکنان آن انتشارات و وزین و پرتلاش، به وسعت هستی سپاس گزارم که با عنایت خاص خود، چاپ و نشر این کتاب را قبول فرمودند. ضمن معذرت خواهی از این مقدمه طولانی، پیشاپیش یادآوری‌ها و تذکرات ارباب قلم و اصحاب اندیشه را ارج می‌نهم و رزقِ راه خود می‌سازم.

بهار ۱۳۹۹ هجری شمسی

مشکین شهر، امین یاری

۱. این عدد استعاری که در ظاهر، شماره شناسنامه فروغ است، به تکرار و با کاربردهای مختلف، در سروده «ای مرز پرگهر» آمده است.

۲. فرخزاد، فروغ، مجموعه اشعار تولدی دیگر، ص ۳۸۱، ای مرز پرگهر.